

با آخرین نفس هایم

چاپ ویراسته به همراه سه پیوست تازه

لئو تیس بونوئل

علی اری نجفی

بونوئل، لوئیس، ۱۹۰۰-۱۹۸۳ م.
 با آخرین نفس‌هایم، چاپ ویراسته به همراه سه پیوست تازه / لوئیس بونوئل؛
 ترجمه‌ی علی امینی نجفی.
 تهران: کتاب‌سرای نیک، ۱۳۹۵.
 شابک: ISBN: 978-964-2953-55-4
 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا
 عنوان اصلی: Mon Dernier Soupir
 موضوع: سینما -- اسپانیا -- تهیه‌کنندگان و کارگردانان -- سرگذشت‌نامه
 امینی نجفی، علی، ۱۳۳۴ -، مترجم.
 ب۳/۱۹۹۸ / ۳۱۸۸ PN
 ۷۹۱/۴۳۰۲۳۳۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۴۶۱۶۸۲

با آخرین نفس‌هایم

لوئیس بونوئل
 علی امینی نجفی

نریت چاپ: ایل

تاریخ چاپ: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۰۰۰ - ۱

قیمت: ۳۹۰۰۰ تومان

شابک: ۱۷۸-۹۶۴-۲۹۵۳-۵۵-۴

کلیه حقوق محفوظ است.

خیابان وصال شیرازی، شماره ۲۶، طبقه ۵، واحد ۱۵

فکس: ۶۶۴۸۰۸۷۰

تلفن: ۶۶۴۸۰۸۷۱

مرکز پخش: ۶۶۴۰۴۵۳۲

انتشارات



کتاب‌سرای نیک

فهرست

۱۱	پیشگذاشته‌ام
۲۵	حافظه
۳۱	خاطراتی از قرون و طلا
۴۹	طبل‌های کالاندا
۵۳	ساراگوسا
۷۱	از خاطرات خواهرم
۸۱	از این دنیای فانی
۹۵	مادرید، کوی دانشگاه ۱۹۱۷-۱۹۲۵
۱۳۷	پاریس ۱۹۲۵-۱۹۲۹
۱۵۷	خواب‌ها و خیال‌ها
۱۶۱	سوررئالیسم ۱۹۲۶-۱۹۳۳
۱۶۹	امریکا - ۱۹۳۰
۲۲۵	اسپانیا و فرانسه ۱۹۳۱-۱۹۳۶
۲۳۹	از عشق و دلدادگی
۲۴۵	جنگ داخلی اسپانیا از ۱۹۳۶-۱۹۳۹
۲۷۹	تأملات فلسفی
۲۸۷	دوباره در امریکا از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۶

۳۰۳	هالیوود، ادامه و پایان
۳۱۷	مکزیک سال‌های ۱۹۴۶-۱۹۶۱
۳۴۹	دلخوشی‌ها و بیزاری‌های من
۳۷۳	اسپانیا، مکزیک، فرانسه از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۷
۴۰۳	آخرین نفس
۴۱۳	فیلموگرافی / فهرست کامل آثار سینمایی لوئیس بونوئل
۴۱۹	پیوست اول / لوئیس بونوئل
۴۲۷	پیوست دوم / دیدگاه‌هایی درباره‌ی هنر و زندگی
۴۳۳	پیوست سوم / مقاله‌ای از اوکتاویو پاز

پیشگفتار مترجم

لونیس بوئوئل با فیلم هایش در ایران چهره‌ای کمابیش شناخته شده است. از سال‌ها پیش، مقالات و شماریه‌های او در مطبوعات به چاپ رسیده و چند فیلمنامه نیز به فروش به فارسی ترجمه و منتشر شده است. با این همه، او برای سینمادوستان همچنان بیگانه و ناشناس باقی مانده است. یکی از دلایل این امر شاید رنگی‌های فردین شخصیت هنری تک افتاده‌ی او باشد.

فیلم‌های بوئوئل را به سختی می‌توان در یکی از انواع ژانرها یا جریان‌های متداول سینمایی رده‌بندی کرد. او بی‌گمان برجسته‌ترین نماینده‌ی مکتب سوررئالیسم در سینماست؛ اما آیا هنرمندی چون او را، که همواره از هر سنت و قالبی گریخته، می‌توان پیرو مکتبی خاص دانست؟ جانمایه‌ی هنر بوئوئل طغیان بر قراردادهای سنت هاست. او - به گواهی همین کتاب - تا واپسین دم زندگی، یک میانگرم سرسخت و سازش‌ناپذیر باقی ماند. از سوی دیگر، چنان که در این کتاب نیز می‌توان دید، بوئوئل شخصیتی چندگانه و نگرشی پردامنه و حتی گاه متناقض دارد که او را از ارزیابی‌های عام و قالبی دور می‌کند. آنارشیستی است که از آشوب و ناآرامی وحشت دارد! کمونیستی است که از نظام کمونیستی بیزار است. نیهیلیستی است که به ارزش‌های اخلاقی و انسانی

سخت پای‌بند است و به فرهنگ و مدنیت عشق می‌ورزد. آدم بی‌ایمانی است که نمی‌تواند از سنت و میراث دین چشم‌پوشد: «هرآنچه مسیحی نباشد، با من بیگانه است.»

بونوئل آشکارا مارکی دو ساد (۱۷۴۰-۱۸۱۴)، عصیانگر سترگ آخر قرن هجدهم را، می‌ستاید و با جسارتی شگرف خود را شاگرد او می‌خواند. به پیروی از «ساد مقدس» به کل تاریخ بشر و نظم جوامع انسانی با نفرت و بزاری می‌نگرد، اما در روابط میان آدمیان چیزی جز آشتی و مهربانی نمی‌یابد.

با وفاداری به سنت شکنی دلیرانه‌ی هنرمندان نوگرای آغاز قرن بیستم، دشمن سرسخت بنیادها و هنجارهای «بورژوازی» است و هیچ فضیلتی را بالاتراز به لحاظ که ییدن «ارزش‌ها و افتخارات» جامعه‌ی صنعتی مدرن نمی‌شناسد، آماده است «کل دستاوردهای این تمدن بیمار» را، به انضمام تمام فیلم‌های نودس، یکجا نابود کند، هرچند اذعان دارد که با تمام وجود به همین ارزش‌ها وابسته است.

لازم به تأکید است که محانت شدید بونوئل با بنیادهای اخلاقی و ارزش‌های فرهنگی مسلط، از لایبال‌گیری زندانه و غیرمسئولانه به کلی دور است. اخلاق‌گرایی خدشه‌ناپذیر او، نه تنها مستلانی او در برابر انسان و سرنوشتش در این کره‌ی خاکی، از دید هیچ‌کس پنهان نمی‌ماند. پاکدامنی و آزادمنشی بونوئل نه تنها در پهنه‌ی اندیشه، در کارنامه‌ی هنری و زندگی خصوصی او نیز آشکار است. نمونه‌ای از اخلاق‌گرایی او را می‌توان در داوری‌های صریح او درباره‌ی دوستان و نزدیکانش به روشنی دید. برای نمونه در برخورد بیرحمانه‌ی او با لغزش‌های شخصی برخی از دوستانش، یا در پای‌بندی او به تعهدات انسانی و اصول اخلاقی.

لحن بونوئل در همین کتاب با چنان فروتنی و نجابتی همراه است که کمترین شائبه‌ای از تکبر و خودستایی به سخنانش راه نمی‌یابد. در مصاحبه‌ی مفصلی که با دوست خود ماکس اوب انجام داده توضیح می‌دهد که همیشه از سخن گفتن درباره‌ی خود رویگردان بوده و با

صداقت می‌گوید: «از خودم که حرف می‌زنم، حالم بد می‌شود. این کار همیشه حالم را خراب می‌کند.»

با این وجود، ضرورت داشت که او هرچه بیشتر از خودش حرف بزند. از دیرباز منتقدان سینمایی و دستداران آثار بونوئل به خوبی می‌دانستند که هر آنچه او آفریده، در ژرفای سیروسلوک شخصی و ذهنیت یگانه‌ی او ریشه دارد. فیلم‌های او یکسره از خاطرات و تخیل شگرف او اشباع شده‌اند. بی‌گمان در پاسخ به همین نیاز است که در این زندگینامه از دوره‌ی کودکی و نوجوانی خود با تفصیل بیشتری سخن می‌گوید، که شاید گاه طولانی و رمل‌آلود بنماید اما بی‌شک برای شناخت او و هنرش لازم است.

گفتنی است که لوئیس بونوئل در طول زندگی همواره از دادن این گونه توضیحات طفره می‌رفت. اساساً به دشواری تن به مصاحبه می‌داد و به ندرت در مصافحات نثری شرکت می‌کرد. همچنان که در سرآغاز این کتاب یادآور شده، خوب می‌دانست و جز چند قطعه شعرو نوشته‌ی کوتاه اثری از خود به با نگذاشت است. تنها در پایان عمر که بیماری او را از پا انداخته و از ساختن فیلم ناتوان کرده بود، به اصرار دوستانش به نگارش این کتاب رضایت داد.

سینماگر بزرگ نزدیک یک سال پیش از انتشار این کتاب، در ۲۹ ژوئیه‌ی ۱۹۸۳ در مکزیکوسیتی درگذشت.

سینمای بونوئل، تصویر اضطراب یک قرن

جانمایه‌ی سینمای لوئیس بونوئل واهمه و اضطراب است. تصویرگر جهانی است که دیری است در پرتگاه فاجعه و نابودی قرار گرفته و هیچ نجاتی برای آن متصور نیست. در روایت او از این جهان، ثبات و آرامش تنها مرحله‌ای گذراست؛ مکث یا درنگی است که تماشاگر را از یک بحران به بحرانی دیگر هدایت می‌کند، تا در پایان او را با «نابودی کلی» روبه‌رو کند.

بونوئل به گونه‌ای گویا و نمادین در آستانه‌ی قرن‌ی پا به دنیا گذاشت که آن را یکسره مغلوب تباهی و شرارت می‌دید. او در فوریه‌ی ۱۹۰۰، در خانواده‌ای مرفه در آبادی کالاندا، در استان آراگون، شمال شرقی اسپانیا، به دنیا آمد. در کودکی، به مدرسه‌ی مریشان یسوعی رفت و با تربیت کاتولیکی پرورش یافت؛ اما تربیت کاتولیکی، که با فشار و تحمیل همراه بود، به جای این‌که ذهن او را با آموزه‌ها و تعصبات دینی قالب‌گیری کند، روح حماس او را به سوی طغیان سوق داد. او نسبت به ایمان دینی واکنشی منقسم‌آگین بروز داد. بعدها اعتراض به ساختارهای تعبدی و عقاید دگماتیک یکی از بن‌مایه‌های اصلی هنر او را تشکیل داد.

هنر بونوئل، که سرشار از نمادها و آیین‌های مسیحی است، مانند دوست نزدیکی‌اش فدریکو گارسیا لورکا، از «شوق گناه» لبریز است. برخی از فیلم‌های او مانند «سر طلابی»، «نازارین یا ناصری»، «ویریدیانا»، «سیمون صحرا» و «راه شیری» را می‌توان در تقوله‌ی «نقد دینی» به شمار آورد.

بونوئل در فیلم «ویریدیانا» برنده‌ی جایزه‌ی بزرگ جشنواره‌ی سینمایی کن ۱۹۶۱، مسیحیت را انحرافی ذهنی و اخلاقی نشان می‌دهد که انسان و غرایز طبیعی او را به تباهی می‌نهد. برای او دین «افیون» یا «تسکین روحی» نیست، بلکه آفت مهلک طبیعت است. از این نظر، او بیش از آن که پیرو مارکس باشد، وامدار مارکی دوساد است. بونوئل با این‌که از نقد کیش مسیحیت شروع کرد، اما اعتراض خود را به تمام پورهای ایدئولوژیک و آموزه‌های سیستمی گسترش داد.

سینمای طغیان

سینمای بونوئل در زیر ظاهر ساده‌اش، بافتی پیچیده و چندلایه دارد. اگر تماشاگر به این باطن رازآلود دست یابد، هرگز از جادوی آن رها نمی‌شود. اوکتاویو پاز (۱۹۱۴-۱۹۹۸)، شاعر مکزیکی و برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل (۱۹۹۰)، عنصر طغیان را رکن پایه‌ای سینمای بونوئل می‌داند.

حمله‌ی بیرحمانه، زندانه و گاه عصبی بونوئل در بنیاد اصلی جامعه‌ی «بورژوازی» را هدف گرفته است: ساختار ناعادلانه‌ی اجتماعی و نظام اخلاقی متکی بر نادانی و فریب. سوررئالیست‌ها شیوه‌ی اصلی حمله به نابرابری‌ها و ناروایی‌ها را در لگدمال کردن آشکار هنجارهای مسلط می‌دانستند با برپا کردن «رسوایی». بونوئل که خود را پیرو وفادار همان مکتب می‌دانست در کار سینمایی با بی‌باکی کم‌مانندی همین شیوه را برگزیده است.

بونوئل زندگی پرماجرایی داشت که رد و نشان التهابات بزرگ قرن بیستم را می‌توان بر فراز و نشیب آن دید. در سی‌سالگی، با ساختن دو فیلم کوتاه به نام‌های «گاندلسی و عصر طلایی»، که آن‌ها را با کمک سالوادور دالی ساخت، وارد سینما را به دنیای سوررئالیسم اعلام کرد. فعالیت سینمایی او با کمک دالی را ست‌گریان در میهنش اسپانیا (۱۹۳۶) دچار وقفه شد. در جریان جنگ داخلی که فاشیست‌های طرفدار ژنرال فرانکو به جمهوری نوپای اسپانیا اعلام حمله دادند، او زندگی خود را یکسره وقف فعالیت سیاسی کرد و در کنار نیروهای چپ در میدان مبارزه شد.

بونوئل سال‌ها بعد از شکست ترازوهای جمهوری اسپانیا، فرار از میهن و در تبعیدگاه تازه‌اش مکزیک بود که در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۴۰ توانست بار دیگر به فعالیت سینمایی برگردد. نخستین فیلم‌ها، که با بودجه‌ی محدود و کمبودهای فنی در مکزیک کارگردانی کرد، فقط برای امرار معاش بود، تا آن‌جا که راضی نشد در تیتراژ برخی از آن فیلم‌ها نامش از او برده شود؛ اما حتی در آن فیلم‌ها نیز از تعهد و مسئولیت هنری دوری نداشت. سال‌ها بعد، از آن مرحله‌ی فعالیت خود با وجدانی آسوده سخن می‌گوید: «برای تأمین زندگی خود و خانواده‌ام، گاه ناچار شدم فیلم‌هایی بسازم که از آن‌ها خیلی راضی نبودم، اما در سراسر زندگی حتی یک عکس سینمایی نگرفته‌ام که امروز از آن شرمسار باشم».

امروز حتی فیلم‌های اولیه و «بازاری» بونوئل را سرشار از نوآوری و ظرافت می‌بینیم. در آن فیلم‌های محقر سیاه و سفید، تسلط و مهارت

فیلمساز در میزانش و فضا سازی خیره کننده است. در فیلم های او، همه چیز بدیع و جسورانه است و آگاهانه از کلیشه و ابتذال فاصله می گیرد. شیوه ی بیان بونوئل ساده و بی رنگ و لعاب است. او هم از ترفندهای فنی عجیب و غریب نفرت داشت و هم از بغرنج گویی و ادا و اصول های «روشنفکرانه». بسیاری از فیلم های او را به راحتی می توان «سرگرم کننده» دانست، زیرا داستانی ملموس و ساده را به شیوه ای جذاب روایت می کنند؛ اما هنر سهل و ممتنع او در این است که در سینمای او بافت تصویری در عین سادگی و شیوایی، سخت فشرده و پربار است و راه را برای معانی گوناگون به دپهلو باز می گذارد.

با همکای کارب

در پیشانی این کتاب به بوئل قید کرده که بیوگرافی خود را به کمک ژان کلود کاریر نوشته است. این نوشته و سناریست فرانسوی حدود بیست سال نزدیک ترین همکاری سینماگریزگ بود. این همکاری در ۱۹۶۳ برای نوشتن فیلم نامه ی خاطرات یک پیش خاکی شروع شد و تا چند ماه پیش از مرگ بونوئل ادامه یافت.

به تازگی کاریر نیز به نوبه ی خود، در پرده ی نمایشی برای تلویزیون «آرته»، کانال فرهنگی مشترک آلمان و فرانسه، از همکاری خود با بونوئل سخن گفت. او درباره ی شیوه ی کار سینماگریزگ اظهار داشت: «ما همیشه در مکزیک یا اسپانیا تنها کار می کردیم؛ دور از شلوغی شهر و جدا از جمع دوستان و زنان. هر روز پیش و بعد از ظهر سه ساعتی رو به روی هم می نشستیم و با هم حرف می زدیم. توی هتل در دو اتاق به هم چسبیده اقامت داشتیم. من هر شب صحنه هایی را که درباره ی آن ها گفت و گو کرده بودیم ماشین می کردم. صبح روز بعد آن ها را با هم می خواندیم. خیلی وقت ها متن ما یگراست روانه ی سطل زباله می شد و می بایستی دوباره از سر شروع کنیم. همکاری با بونوئل یک جور زندگی کردن با او بود؛

پیاپیاده روی با او، روزنامه خواندن با او، یا مشروب خوردن با او (ما شاید ۲ هزار بار با هم غذا خوردیم)؛ بی آن که حتی یک لحظه از فکر فیلم نامه که دلیل مصاحبت ما بود، غافل باشیم. برای هر فیلم سه-چهار بار از این جور دیدارها داشتیم که هر بار هم دو-سه ماهی طول می کشید. برای فیلم نامه ی جذابیت پنهان بورژوازی طی دو سال روی هم پنج بار از این گونه دیدارها داشتیم که روی هم دو سال طول کشید.»

کاریر درباره ی خلق و خوی بونوئل می گوید: «گاهی وقت ها کار سخت و خسته کننده می شد، اما در همه حال لذت بخش بود، چون بونوئل در ذات خود آدمی شوخ و حتی شاد و شنگول بود. عادت داشت بگوید: "اگر امروز حداقل یک بار از ته دل نخندم، آن روز تلف شده است."»

بونوئل در کتاب خاطرات خود از شوخی هایی گاه بیرحمانه با دوستانش یاد می کند. کاریر شوخ طبعی بونوئل را با آوردن نمونه ای توضیح می دهد: «گاهی به از - ده هفته کار و مشقت، ناگهان می آمد و با لحنی جدی می گفت: "رفا، فایده ندارد، تمام زحمت هامان بیهوده است. من بلیت هواپیما گرفته ام و همین امروز عه ربه مکزیکی بروی گردم." بار اولی که این حرف را از دهان او شنیدم، و تنها حرف او را باور کردم.»

ژان کلود کاریر (زاده ی ۱۹۳۱) از دوسداران فرهنگ و ادبیات ایران است و در این باره چند مقاله و کتاب نوشته است. او در فیلم کپی برابر اصل (۲۰۱۰) به کارگردانی عباس کیارستمی، نسی کرباه افشا کرده است.

چند نکته درباره ی این کتاب

ارزش هنری و تاریخی این کتاب را نمی توان نادیده گرفت. بونوئل مهم ترین هنرمند مکتب سوررئالیسم در عرصه ی سینما به شمار می رود، و آگاهی از نظریات و تجارب هنری او در شناخت این جنبش هنری و آشنایی با پیدایش و سیر تکامل آن سودمند است.

از این گذشته، جایگاه تاریخی بونوئل از اهمیت ویژه ای برخوردار

است. او نماینده‌ی نسلی از هنرمندان و روشنفکران جمهوری خواه اسپانیا در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم است که زخم‌های دردناک جنگ و شکست و تبعید را برتن دارد. نسلی که با پیروزی دیکتاتوری نظامی ژنرال فرانکو شکست خورد و تار و مار شد، اما تسلیم نشد. از اسپانیا رانده شد، اما ریشه‌کن نشد. همواره اسپانیایی باقی ماند، و حتی در مکزیک، که زبان و فرهنگ اسپانیا چیره است، از درد غربت رهایی نیافت. این کتاب ایستی است نه چندان دقیق، اما بی‌شک صادقانه و دلسوزانه، از سرگذشت و ربوشت این نسل.

بونوئل بسیاری از چهره‌های روزگار خود را فقط به نام و برخی را با زندگی و آثارشان معرفی می‌کند. از زبان او با کسان بیشماری آشنا می‌شویم که در رشد و شکوفایی فرهنگی معاصر حوزه‌ی اسپانیا نقش مهمی ایفا کرده‌اند. اما یادآوری این نکته نیز ضروری است که با این‌که کتاب انباشته از نکات و داده‌های تاریخی است، به طور طبیعی با داوری‌ها و جانبداری‌های شخصی آلوده است، چنان‌که خود نویسنده نیز یادآور شده، نباید آن را یک متن تاریخی نامی نمود.

در همین راستا، باید به زندگی سیاسی بونوئل اشاره کرد که در این کتاب، به ویژه در مرور خاطرات دوران جوانی، فقط به صورت جسته گریخته از آن سخن گفته است؛ شاید به خاطر «نازاری» که در عالم سیاست رایج است، یا پرهیز از گزافه‌گویی و خود ستایی. یا شاید هم نخواستن با طول و تفصیل بیشتر بار سیاسی کتاب را سنگین کند. این واقعیت که او در طول زندگی هرگز راجع به فعالیت سیاسی دربار با دقت و صراحت سخن نگفت، گمان اول را تشدید می‌کند. از یاد نبریم که از اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ و با نامور شدن بونوئل به عنوان سیمایی برجسته در سینمای جهان و کارگردانی فیلم‌هایی که بار سیاسی روشنی نداشتند، دیگر کمتر کسی به پیشینه‌ی سیاسی او کار داشت.

کتابی پژوهشی به نام سال‌های سرخ لوئیس بونوئل که در ۲۰۱۲ منتشر شد و نگارنده به یاری آن این بخش از پیشگفتار را تکمیل کرده است، بر

زندگی سیاسی این سینماگرد در جریان جنگ داخلی اسپانیا نوری تازه می‌افکند. نویسندگان کتاب با کندوکاو در ده‌ها انبار خصوصی و آرشیو دولتی به عملکرد او در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۹ نوری تازه افکنده‌اند. ۱۹۲۹، سال پیوستن بونوئل به جمع سوررئالیست‌ها در پاریس است. جنبشی که، دست‌کم از دید دست‌اندرکارانش، یک فعالیت زیبایی‌شناسی صرف نبود، بلکه در درجه‌ی اول تلاشی برای تحول انقلابی جامعه بود. چیزی نگذشت که بونوئل، مثل بسیاری از فعالان آن جمع و بیست و شش‌فکران روزگار، به جنبش کمونیستی کشیده شد و برای فعالیت در حلقه انقلابی به میهن خود اسپانیا رفت؛ مثل هزاران مبارز انقلابی که از سراسر جهان برای یاری به «باریگاه‌های بین‌المللی» به اسپانیا رفتند.

۱۹۳۹ نیز ختم تمام امیدها و بر باد رفتن آرزوهاست. جنگ داخلی با شکست جمهوری همراه به پایان رسید. بونوئل مانند هزاران مبارزی که از خشم و نفرت نیروهای فاشیست و نازی‌ها در سال‌های ۱۹۳۰ به تبعید و مهاجرت رفت، نخست در ایالات متحده و سپس در مکزیک. او در تبعیدگاه مکزیک نیز پیوند با جنبش انقلابی و یاران کمونیست خود را از دست نداد و برای یاری رساندن به جنبش دموکراتیک در میهن خود تلاش کرد.

بونوئل در این خاطرات از فعالیت‌های سیاسی‌اش در دفاع از جمهوری اسپانیا، به ویژه در عرصه‌ی تبلیغاتی و حتی «اطلاع‌رسانی» که چه بسا با پنهان‌کاری شدید همراه بوده، سخن گفته، اما روی هم رفته، این بخش را به اجمال برگزار کرده است. او در این جا فقط به فعالیت‌هایش در نقش تهیه‌کننده‌ای موفق اشاره کرده که در تولید چند ملودرام بازاریاب‌پسند داشته که به ویژه آخرین آن‌ها به نام سنتینلا به پا خیز به موفقیت و فروش بالایی دست یافت. با آگاهی‌هایی که در سال‌های اخیر به دست آمده روشن می‌شود که فعالیت او به ویژه در دوره‌ی سه ساله ۱۹۳۶-۱۹۳۹ بسی گسترده‌تر بوده است. او با واحد تولید و توزیع فیلم Filmofono وابسته به حزب کمونیست اسپانیا همکاری داشت که به یاری کمیترون پایه‌گذاری

شده بود. وظیفه‌ی این بنگاه وارد کردن فیلم‌های «اتحاد شوروی»، دوبله‌ی آن‌ها به زبان اسپانیایی و پخش آن‌ها در اسپانیا بود. بونوئل همچنین در همکاری با این بنیاد به سازماندهی و تولید ده‌ها فیلم مستند تبلیغاتی کمک کرد. بیشتر این فیلم‌ها از حقانیت جمهوری در برابر کودتاگران دفاع می‌کردند و در خارج به جلب همبستگی جهانی با جمهوری اسپانیا مؤثر بودند. فعالیت او در آخرین مرحله‌ی جنگ داخلی و در ارتباط با سفارت جمهوری اسپانیا در پاریس کمابیش با نقش یک «مأمور اطلاعاتی» همانند است.

هنگامی که زندگینامه‌ی بونوئل در ۱۹۸۲ در فرانسه انتشار یافت، برخی از منتقدان به ناشر خرده گرفتند که این «کتاب اهریمنی» را بدون هیچ توضیحی درباره‌ی آسوان، ابوه کسان یادشده در آن روانه‌ی بازار کرده است. در ترجمه‌ای که در دست دارید، درباره‌ی این افراد غالباً گمنام، که بونوئل بر زنده کردن یاد آن‌ها اصرار داشته، توضیح حداقلی داده شده، هرچند که این کار همیشه آسان نبوده است.

از دشواری‌های ترجمه‌ی این کتاب شیوه درج نام‌های بیشمار بود که تقریباً در هر صفحه‌ی آن حضور دارند. در بیشتر موارد از شیوه‌ی تلفظ آن‌ها در زبان اصلی پیروی کرده‌ایم، مگر در مواردی که نام بسیار مشهور که جز تکرار صورت رایج آن‌ها در متون فارسی چاره‌ای نداشت.